

نجات دهنده جهان

آفرینش انسان و سقوط وی بر اثر گناه

در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید. خدا آدم را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید، ایشان را نر و ماده آفرید و خدا ایشان را برکت داد. خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت کند و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان بی‌مانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنه‌ار مخور، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد. مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود (آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را می‌فریبد) و به زن گفت: «آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ بخورید.» زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می‌خوریم، لیکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید مبادا بمیرید.» مار به زن گفت: «هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود» و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش‌نما و درختی دلپذیر دانش‌افزاست، پس از میوه‌اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد. به وساطت یک آدم گناه داخل جهان شد و به گناه موت و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت از آنجا که همه گناه کردند.

دعا

ای خدا، من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گناه‌م همیشه در نظر من است.

وعده نجات‌دهنده‌ای که هم الوهیت دارد و هم انسان است

اشعیا نبوت کرد: «اینک باکره حامله شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند (عمانوئیل که تفسیرش این است خدا با ما). نهالی از تنه یسی بیرون آمده شاخه از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت؛ یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند. قومی که در تاریکی سالک می‌بودند نور عظیمی خواهند دید، زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داوود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن را با انصاف و عدالت از الان تا ابدالابد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صباوت این را بجا خواهد آورد. تسلی دهید، قوم مرا تسلی دهید، خدای شما می‌گوید. اینک خداوند یهوه با قوت می‌آید. او مثل شبانان گله خود را خواهد چرانید و با بازوی خود بره‌ها را جمع کرده به آغوش خویش خواهد گرفت و شیردهندگان را به ملایمت رهبری خواهد کرد، لیکن او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید و تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم... خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده به دردها مبتلا سازد، چون جان او را قربانی گناه ساخت آنگاه ذریت خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود.»

ستایش

خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده برای ایشان فدایی قرار داد.

تولد نجات‌دهنده جهان

جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت فرستاده شد نزد نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داوود و نام آن باکره مریم بود و فرشته نزد او داخل شده گفت: «سلام بر تو ای نعمت رسیده خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی»، چون او را دید از سخن او مضطرب شده متفکر شد که این چه نوع تحیت است. فرشته به او گفت: «ای مریم ترسان مباش، زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای و اینک حامله شده پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی مسمی شود و خداوند خدا تخت پدرش داوود را به او عطا خواهد فرمود و او بر خاندان یعقوب تا ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را بی‌نهایت نخواهد بود.» مریم به فرشته گفت: «این چگونه می‌شود و حال آنکه مردی را نشناخته‌ام.» فرشته در جواب وی گفت: «روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند از آن جهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد.» مریم گفت: «اینک کنیز خداوندم، مرا برحسب سخن تو واقع شود، پس فرشته از نزد او رفت.» در آن ایام حکمی از اوغسطس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم‌نویسی کنند... پس همه مردم هر یک به شهر خود برای

اسم نویسی می‌رفتند. یوسف نیز به شهر داوود که بیت لحم نام داشت رفت، زیرا که او از خاندان و آل داوود بود تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود ثبت گردد و وقتی که ایشان در آنجا بودند هنگام وضع حمل او رسید پسر نخستین خود را زایید و او را در قنداقه پیچیده در آخور خوابانید، زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.

تفکر

عیسای مسیح به حسب جسم از نسل داوود متولد شد و به حسب روح قدوسیت، پسر خدا به قوت معروف گردید.

فقیر و غنی برای پرستش نجات‌دهنده می‌آیند

در آن نواحی شبانان در صحرا بسر می‌بردند و در شب پاسبانی گله‌های خویش می‌کردند. ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تایید و به غایت ترسان گشتند. فرشته ایشان را گفت مترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود که امروز برای شما در شهر داوود نجات‌دهنده که مسیح خداوند باشد متولد شد و علامت برای شما این است که طفلی در قنداقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت. در همان حال فوجی از لشگر آسمانی با فرشته حاضر شده خدا را تسبیح‌کنان می‌گفتند: «خدا را در اعلی‌الین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد»، چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند شبانان با یکدیگر گفتند الان به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده بینیم. پس با شتاب رفته مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند و شبانان خدا را تمجید و حمدکنان برگشتند به سبب همه آن اموری که دیده و شنیده بودند، چنانکه به ایشان گفته شده بود و چون عیسی در ایام هیروдіس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت ناگاه مجوسی چند از مشرق اورشلیم آمده گفتند کجاست آن مولود که پادشاه یهود است، زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم که ناگاه آن ستاره که در مشرق دیده بودند پیش روی ایشان می‌رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده بایستاد... و به خانه درآمده طفل را با مادرش مریم یافتند و بر وی درافتاده او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده هدایای طلا و کندر و مر به وی گذرانیدند.

تفکر

او در حقیقت مسیح و نجات‌دهنده عالم است، زیرا خدا پسر خود را در جهان فرستاد تا به وسیله او جهان نجات یابد.

پیغام یحیی‌ای تعمید دهنده

کلام خدا به یحیی ابن ذکریا در بیابان نازل شده و او به تمامی حوالی اردن آمده به تعمید توبه به جهت آمرزش گناهان موعظه می‌کرد، چنانکه مکتوب است در صحیفه کلمات اشعیای نبی که می‌گوید صدای نداکننده در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او را راست نمایید. پس مریم از وی سؤال نمودند گفتند چه کنیم؟ او در جواب ایشان گفت: هر که دو جامه دارد به آنکه ندارد بدهد و هر که خوراک دارد نیز چنین کند و باجگیران نیز برای تعمید آمده به او گفتند ای استاد چه کنیم؟ به ایشان گفت زیاده‌تر از آنچه مقرر است بگیرید. سپاهیان از او پرسیده گفتند: ما چه کنیم؟ به ایشان گفت: بر کسی ظلم نکنید و بر هیچ کس افترا مزیند و به مواجب خود اکتفا کنید و هنگامی که قوم منتظر می‌بودند و همه در خاطر خود درباره یحیی تفکر می‌نمودند که این مسیح است یا نه، یحیی به همه متوجه شده گفت: من شما را با آب تعمید می‌دهم، لیکن شخصی توانا‌تر از من می‌آید که لیاقت آن را ندارم که بند نعلین او را باز کنم او شما را با روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد.

تعمید عیسی خداوند

اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته و دعا می‌کرد آسمان شکافته شد و روح‌القدس به هیبت جسمانی مانند کبوتری بر او نازل شد و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم.

تجربه عیسی خداوند

پس بی‌درنگ روح وی را به بیابان می‌برد و مدت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه می‌کرد و با حیوانات وحشی بسر می‌برد و فرشتگان او را پرستاری می‌نمودند.

عیسی مسیح کارهای پر جلال خود را شروع می کند

در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند و چون شراب تمام شد مادر عیسی به او گفت شراب ندارند. عیسی به وی گفت: ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است. مادرش به نوکران گفت: هر چه به شما گوید بکنید. در آنجا شش قدح سنگی برحسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت. عیسی به ایشان گفت قدح ها را از آب پر کنید و آنها را لبریز کردند پس به ایشان گفت الان بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید پس بردند و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود بچشید و ندانست که از کجاست (لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند می دانستند) رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته به او گفت: هر کسی شراب خوب را اول می آورد و چون مست شدند بدتر از آن لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی.

این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند. در آن روزها بر فراز کوه برآمد تا عبادت کند و آن شب را در عبادت خدا به صبح آورد و چون روز شد شاگردان خود را پیش طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده ایشان را نیز رسول خواند؛ یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلیپس و برتولما، متی و توما، یعقوب بن حلفی معروف به غیور، یهوذا برادر یعقوب و یهوذا یسخریوطی که تسلیم کننده وی بود. یوحنا یسخریوطی نوشت: کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلالی شایسته پسر یگانه پدر.

دعا

مستدعی آنکه جلال خود را به من بنمایی.

تولد جدید روحانی به وسیله ایمان به عیسی مسیح

شخصی از فریسیان نيقوديموس نام از رؤسای یهود بود که او در شب نزد عیسی آمده به وی گفت: ای استاد، می دانیم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده، زیرا هیچ کس نمی تواند معجزاتی را که تو می نمایی انجام دهد جز کسی که خدا با وی باشد. عیسی در جواب او گفت: آمین آمین به تو می گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود ملکوت خدا را نمی تواند دید. نيقوديموس به او گفت: چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد مولود گردد؟ آیا می شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته مولود شود؟ عیسی در جواب گفت آمین آمین به تو می گویم اگر کسی از آب و روح مولود نشود ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.

آنچه از جسم مولود شد جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است. تعجب نکن که به تو گفتم باید از سر نو مولود گردید. باد هر جا که می خواهد می وزد و صدای آن را می شنوی، لیکن نمی دانی از کجا می آید و به کجا می رود همچنین هر که از روح مولود گردد. نيقوديموس در جواب وی گفت چگونه ممکن است که چنین شود؟ عیسی در جواب وی گفت آیا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمی دانی؟ آمین، آمین شهادت می دهیم و شهادت ما را قبول نمی کنید، چون شما را از امور زمینی سخن گفتم باور نکردید، پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟ همچنان که موسی در بیابان مار را بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد، زیرا خدا جهان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد، زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه به وسیله او جهان را نجات بخشد.

دعا

خداوندا، من ایمان دارم که تو مسیح پسر خدا هستی. ای خدا، دل طاهر در من بیافرین.

راه برکت و خوشبختی

گروهی بسیار دیده بر فراز کوه آمد و وقتی که او بنشست شاگردانش نزد او حاضر شدند آنگاه دهان خود را گشوده ایشان را تعلیم داد و گفت: «خوشا به حال مسکینان در روح زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشا به حال ماتمیان، زیرا که ایشان تسلی خواهند یافت. خوشا به حال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد. خوشا به حال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم خواهد شد. خوشا به حال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. خوشا به حال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. خوشا به حال زحمتکشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشحال باشید، چون شما را فحش گویند و جفا رسانند و به خاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند. خوش باشید و شادی عظیم نمایید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است، زیرا که به همین طور بر انبیای قبل از شما جفا می‌رسانیدند. شما نور عالم هستید. شهری که بر کوهی بنا شود نتوان پنهان کرد. چراغ را نمی‌افروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند، آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند روشنایی می‌بخشد. همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند. شنیده‌اید که گفته شده است همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن، اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و با آنانی که از شما نفرت دارند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود که در آسمان است پسران شوید.

دعا

ای خداوند تو متبارک هستی فرایض خود را به من بیاموز.

رهایی از احتیاجات

عیسی خداوند فرمود: بدهید تا به شما داده شود. زنهار عدالت خود را پیش مردم بجا می‌آورید تا شما را ببینند والا نزد خدای پدر خود که در آسمان است اجری ندارید، چون عبادت کنید مانند امت‌ها تکرار باطل مکنید، زیرا ایشان گمان می‌برند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می‌شوند. پس مثل ایشان مباشید، زیرا که پدر شما احتیاجات شما را می‌داند پیش از آنکه از او سؤال کنید. پس شما به اینطور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید، اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود. نان کفاف ما را امروز به ما بده. قرض‌های ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهایی ده. گنج‌ها برای خود بر زمین نیندوزید جایی که بید و زنگ زیان می‌رسانند و جایی که دزدان نقاب می‌زنند و دزدی می‌نمایند، بلکه گنج‌ها به جهت خود در آسمان بپندوزید جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رسانند و جایی که دزدان نقاب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند، زیرا هر جا گنج توست تو نیز در آنجا خواهی بود. هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت می‌کند و یا به یکی می‌چسبد و دیگری را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و ممنوعات را خدمت کنید. اندیشه مکنید و نگویید چه بخوریم و یا چه بنوشیم، زیرا که در طلب جمیع این چیزها امت‌ها می‌باشند، اما پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه چیز احتیاج دارید، لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد بود.

ستایش

خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.

رهایی از ترس

عیسی خداوند فرمود: هر که احکام مرا نگاه دارد و آنها را حفظ کند مثل آن است که مرا محبت نماید و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت. خاطر جمع باشید که من هستم و ترسان نباشید. از قاتلان جسم که قادر به کشتن روح نیستند بیم مکنید، بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم. آیا دو گنجشک به یک فلس فروخته نمی‌شود؟ و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما بر زمین نمیفتد، لیکن همه موی‌های سر شما نیز شمرده شده است. پس ترسان نباشید، زیرا شما از گنجشکان بسیار افضل‌تر هستید. ترسان مباشید ای گله کوچک زیرا که فیض پدر شماست که به شما ملکوت را عطا می‌فرماید. اگر شما در کلام من بمانید در حقیقت شاگردان من خواهید شد و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد. آمین، آمین به

شما می گویم هر که گناه می کند غلام گناه است. اگر پسر شما را آزاد کند در حقیقت آزاد خواهید بود. بعد از اینکه عیسی خداوند به آسمان صعود نمود گفت: ترسان مباش، من هستم اول و آخر و زنده و مرده شدم و اینک تا ابدالابد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است. یوحنا رسول نوشت: خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی. در محبت خوف نیست، زیرا که خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد در محبت کامل نشده است.

ستایش

خداوند مددکننده من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می کند؟ چون در وادی سایه موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید، زیرا که تو با من هستی. خداوند را با من تکبیر نمایید، نام او را با یکدیگر برافرازیم، چون خداوند را طلبیدم مرا مستجاب فرمود و مرا از جمیع ترس هایم خلاصی بخشید.

چه چیز انسان را ناپاک می سازد

عیسی خداوند فرمود: همه شما به من گوش دهید و فهم کنید. هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته بتواند او را نجس سازد، بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک می سازد. شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند بدیشان گفت مگر شما نیز همچنین بی فهم هستید و نمی دانید که آنچه از بیرون داخل آدم شود نمی تواند او را ناپاک سازد، زیرا که داخل دلش نمی شود، بلکه به شکم می رود و خارج می شود به مزبله که این همه خوراک را پاک می کند و گفت آنچه از آدم بیرون آید آن است که انسان را ناپاک می سازد، زیرا که از درون دل انسان صادر می شود خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و طمع و خبثت و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت. تمامی این چیزهای بد از درون صادر می گردد و آدم را ناپاک می گرداند.

گفتار و کردار

عیسی خداوند فرمود: نه هر که مرا خداوند، خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد. بسا در آن روز مرا خواهند گفت: خداوند، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختمیم؟ آنگاه به ایشان صریحا خواهم گفت که هرگز شما را نشناختم ای بدکاران از من دور شوید. پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را بجا آورد به مردی دانا تشبیه می کنم که خانه خود را سنگ بنا کرد و باران باریده و سیلاب ها روان گردید و بادهای وزیده بدان خانه زور آور شد و خراب نگردید، زیرا که بر سنگ بنا شده بود و هر که این سخنان مرا شنیده به آنها عمل نکرد به مردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد و باران باریده سیلاب ها جاری شد و بادهای وزیده بدان خانه زور آور شد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود.

دعا

سخنان زبانم و تفکر دلم منظور نظر تو باشد ای خداوند که صخره من و نجات دهنده من هستی.

گر سنگان سیر می شوند

عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبریه باشد رفت و جمعی کثیر از عقب او آمدند، زیرا آن معجزاتی که به مریضان می نمود می دیدند. آنگاه عیسی به کوهی برآمد با شاگردان خود در آنجا بنشست و فصیح که عید یهود باشد نزدیک بود. عیسی چشمان خود را بالا انداخته دید که جمعی کثیر به طرف او می آیند به فیلیپس گفت: از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟ و این را از روی امتحان به او گفت: زیرا خود می دانست چه باید کرد. فیلیپس او را جواب داد که دویست دینار نان اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی بخورند. یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شمعون پطرس نام داشت وی را گفت در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد، لیکن این از برای این گروه چه می شود؟ عیسی گفت: مردم را بنشانید و در آن مکان گیاه بسیار بود و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند. عیسی نان ها را گرفته و شکر نموده به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند و همچنین از دو ماهی نیز بقدری که خواستند و چون سیر گشتند به شاگردان خود گفت: پاره های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود. پس جمع کردند و از پاره های پنج نان جو که از خورندگان زیاد آمده بود دوازده سبد پر کردند. عیسی چون دانست که می خواهند بیایند و او را به زور برده پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد. عیسی خداوند فرمود: «نان خدا آن است

که از آسمان نازل شده به جهان حیات می‌بخشد. من نان هستم، کسی که نزد من آید هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد. من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می‌کنم جسم من است که آن را به جهت حیات جهان می‌بخشم.»

دعا

ای خداوند این نان را پیوسته به ما بده.

پسر ذوالجلال خدا حاضر است برای انسان گناهکار بمیرد

عیسی، پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته برفراز کوهی برآمد تا دعا کند و چون دعا می‌کرد هیبت چهره او متبدل شد و لباس او سفید و درخشان گردید. ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند و به هیبت جلالی ظاهر شده درباره رحلت او که می‌بایست به زودی در اورشلیم واقع شود گفتگو می‌کردند، اما پطرس و رفقاییش را خواب در ربود پس بیدار شده جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند دیدند و چون آن دو نفر از او جدا می‌شدند پطرس به عیسی گفت که ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است پس سه سایبان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس، زیرا که نمی‌دانست که چه می‌گفت و این سخن هنوز بر زبانش می‌بود که ناگاه ابری پدیدار شده بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر می‌شدند ترسان گردیدند. آنگاه صدایی از ابر برآمد که این است پسر حبیب من او را بشنوید و چون این آواز رسید عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند هیچ کس را در آن ایام خبر ندادند و چون ایشان در جلیل می‌گشتند عیسی بدیشان گفت پسر انسان به دست مردم تسلیم کرده خواهد شد و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست، پس بسیار محزون شدند.

تفکر

همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود که چون در صورت خدا بود با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد و چون در شکل انسان یافت شد خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.

همسایه من کیست؟

از فقها برخاسته از روی امتحان به وی گفت: ای استاد، چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟ به وی گفت در تورات چه نوشته شده است و چگونه می‌خوانی؟ جواب داده گفت: اینکه خداوند، خدای خود را با تمامی دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود. گفت: نیکو جواب گفتی چنین بکن که خواهی زیست، لیکن او چنین خواست خود را عادل نماید به عیسی گفت: همسایه من کیست؟ عیسی در جواب وی گفت مردی که از اورشلیم به سوی اریحا می‌رفت به دستان دزدان افتاد و او را برهنه کرده مجروح ساختند و او را نیم مرده واگذارده رفتند. اتفاقاً کاهنی از آن راه می‌آمد، چون او را دید از کناده دیگر رفت. همچنین شخصی لاوی نیز از آنجا عبور کرده نزدیک آمد و بر او نگریسته از کناره دیگر رفت، لیکن شخصی سامری که مسافر بود نزد وی آمده، چون او را بدید دلش بر وی سوخت، پس پیش آمده بر زخم‌های او روغن و شراب ریخته آنها را بست و او را بر مرکب خود سوار کرده به کاروانسرای رسانید و خدمت او را کرده بامدادان چون روانه می‌شد دو دینار درآورده به سرایدار داد و به او گفت: این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این خرج کنی در حین مراجعت به تو دهم. پس به نظر تو کدام یک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که به دست دزدان افتاد؟ گفت: آنکه بر او رحمت کرد. عیسی وی را گفت: برو و تو نیز همچنین کن. عیسی خداوند فرمود: «آنچه خواهید مردم به شما بکنند شما نیز بدیشان همچنان کنید، زیرا این است تورات و صحف انبیا.»

تفکر

ای مرد از آنچه نیکوست تو را خبر داده است و خداوند از تو چه چیز را می‌طلبد غیر از اینکه انصاف را بجای آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی؟

خدا هر گناهکاری را که توبه نماید می‌پذیرد

چون همه باجگیران و گناهکاران به نزد عیسی می‌آمدند تا کلام او را بشنوند فریسیان و کاتبان همه‌کنان می‌گفتند

این شخص گناهکاران را می‌پذیرد و با ایشان غذا می‌خورد. او گفت: شخص را دو پسر بود، روزی پسر کوچک به پدر گفت: ای پدر رصد اموالی که باید به من برسد بده پس او مایملک خود را بین این دو تقسیم کرد و چندی نگذشت که آن پسر کوچکتر آنچه را داشت جمع کرده به ملکی دور کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار سرمایه خود را تلف نمود و چون تمام را صرف نموده بود قحطی سخت در آن دیار حادث شد و او به محتاج شدن روی آورد. پس رفته خود را به یکی از اهل آن ملک نزدیک کرد وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند و خوکان می‌خوردند تا سیر شوند، اما هیچ کس او را چیزی نمی‌داد.

آخر به خود آمده گفت چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم. برخاسته نزد پدر خود می‌روم و به او خواهم گفت: ای پدر، به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر. در ساعت برخاسته به سوی خانه پدر روانه شد، اما هنوز دور بود که پدرش او را دید ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشید و بوسید. پسر وی را گفت: ای پدر، به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، لیکن پدر به غلامان خود گفت: جامه بهترین را از خانه آورده به او بپوشانید و انگشتی بر دستش کنید و نعلین بر پاهایش و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نمایم، زیرا که این پسر من مرده بود زنده گردید و گم شده بود اینک یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند. همچنین... شادی برای فرشتگان خدا روی می‌دهد به سبب خطاکار که توبه کند.

تفکر

زیرا تو ای خداوند نیکو و غفار هستی و بسیار رحیم برای آنانی که تو را می‌خوانند.

تکبر و تواضع

عیسی برای میهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیار می‌کردند پس به ایشان گفت: چون کسی تو را به عروسی دعوت کند در صدر مجلس منشین مبدا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد. پس کسی که او را و آن کس را که وعده خواسته بود بیاید و تو را گوید این کس را جا بده و تو با خجالت روی به صف نعال خواهی نهاد، بلکه چون میهمان کسی باشی رفته در پایین بنشین تا وقتی میزبان آید به تو گوید ای دوست برتر نشین آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزت خواهد بود، زیرا هر که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خویشتن را فرود آرد سرفراز گردد. او مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می‌داشتند که عادل بودند و دیگرانی را حقیر می‌شمردند که دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند.

آن فریسی ایستاده بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می‌کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر. هر هفته دو مرتبه روزه می‌دارم و از آنچه پیدا می‌کنم ده یک می‌دهم، اما آن باجگیر دور ایستاده نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند، بلکه به سینه خود زده گفت خدایا بر من گناهکار ترحم فرما. به شما می‌گویم که این شخص عادل شمرده شده به خانه خود رفت برخلاف آن دیگری زیرا هر که خود را برافرازد پست گردد و هر کس خویشتن را فروتن سازد سرافرازی می‌یابد. شاگردان نزد عیسی آمده گفتند: چه کسی در ملکوت آسمان بزرگتر است. آنگاه عیسی طفلی طلب نموده در میان ایشان برپا داشت و گفت: «هر آینه به شما می‌گویم تا بازگشت نکنید و مانند طفل کوچک نشوید هر گز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد پس هر که مثل این بچه کوچک، خود را فروتن سازد همان در ملکوت آسمان بزرگتر است.»

تفکر

بلکه همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید، زیرا خدا با متکبران مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد.

عیسی خداوند ایلعازر را از مرگ برمی‌خیزاند

و شخصی ایلعازر نام بیمار بود از اهل بیت عنیا که ده مریم و خواهرش مرتا بود. پس خواهرانش نزد او فرستاده گفتند: ای آقا، اینک آنکه او را دوست می‌داری مریض است. پس چون شنید که بیمار است در جایی که بود دو روز توقف نمود و بعد از آن به شاگردانش گفت: باز به یهودیه برویم. پس چون عیسی آمد یافت که چهار روز است که ایلعازر در قبر می‌باشد پس مرتا به عیسی گفت: ای آقا، اگر در اینجا می‌بودی برادر من نمی‌مرد. عیسی به او گفت:

برادر تو خواهد برخاست. مرتا به وی گفت: می دانم که در قیامت روز بازپسین برخواهد خاست. عیسی به او گفت: من قیامت و حیات هستم، هر که به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد و هر که زنده بود و به من ایمان آورد تا به ابد نخواهد مرد آیا این را باور می کنی؟ او گفت: بلی ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است و عیسی گفت: او را کجا گذارده اید؟ به او گفتند: ای آقا، بیا و ببین. عیسی گریست. پس عیسی باز به شدت در خود مکدر شده نزد قبر آمد و آن غار بود که سنگی بر سرش گذارده... عیسی گفت: سنگ را بردارید پس سنگ را از جایی که جسد گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته گفت: ای پدر، تو را شکر می کنم که سخن مرا می شنوی، لیکن به جهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده ای، چون این را گفت به آواز بلند ندا کرد ای ایلعازر بیرون بیا. در حال آن مرده دست و پای کفن بسته بیرون آمد و روی او دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

تفکر

عیسی خداوند فرمود: اراده فرستنده من این است که هر که پسر را دید و به او ایمان آورد حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.

تفکر مردم شری

آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند به او ایمان آوردند، لیکن بعضی از ایشان نزد فرسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند. پس رؤسای کهنه و فریسیان شورا نموده گفتند چه کنیم، زیرا که این مرد معجزات بسیار می نماید. اگر او را چنین واگذاریم همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده جا و قوم ما را خواهند گرفت. یکی از ایشان قیافا نام که در آن سال رئیس کهنه بود بدیشان گفت شما هیچ می دانید و فکر نمی کنید که به جهت ما مفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طایفه هلاک نگردند و این را از خود نگفت، بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود نبوت کرد که می بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا که متفرق اند در یکی جمع کند و از همان روز شورا کردند که او را بکشند.

محبت عیسی خداوند

و هنگامی که سفر به سوی اورشلیم می کرد از میان سامره و جلیل می رفت و چون به قریه ای داخل می شد ناگاه ده شخصی جذامی به استقبال او آمدند و از دور ایستاده و به آواز بلند گفتند: ای عیسی خداوند، بر ما ترحم فرما. او به ایشان نظر کرده گفت: بروید و خود را به کاهن بنمایید. ایشان چون می رفتند طاهر گشتند. یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است برگشته به صدای بلند خدا را تمجید می کرد و پیش قدم او بر وی افتاده وی را شکر کرد و او از اهل سامره بود. عیسی ملتفت شده گفت: «آیا ده نفر طاهر نشدند؟ پس آن نه نفر کجا هستند؟ آیا هیچ کس یافت نمی شود که برگشته خدا را تمجید کند جز این غریب؟ و به او گفت برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.»

دعا

ای خدا، از گناهان مرا طاهر کن.

پاداش کسانی که همه چیز را به خاطر مسیح ترک کنند

یکی از رؤسا از وی سؤال نموده گفت ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم. عیسی وی را گفت... احکام را می دانی زنا مکن، قتل مکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار. گفت جمیع اینها را از طفولیت خود نگاه داشته ام. عیسی چون این را شنید به او گفت هنوز تو را یک چیز باقی است آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت پس آمده مرا متابعت کن، چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت، اما عیسی چون او را محزون دید گفت چه دشوار است که دولت مندانی داخل ملکوت خدا شوند، زیرا گذشتن شتر از سوراخ آسان تر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا، اما شنوندگان گفتند پس که می تواند نجات یابد؟ او گفت: آنچه نزد مردم محال است نزد خدا ممکن است. پطرس گفت: اینک ما همه چیز را ترک کرده از تو پیروی می کنیم. به ایشان گفت: هر آینه به شما می گویم کسی نیست که خانه یا والدین یا زن و برادران یا اولاد را به جهت ملکوت خدا ترک کند جز اینکه در این عالم چند برابر بیابد و در عالم آینده حیات جاودانی را. پس آن

دوازده را برداشته به ایشان گفت: اینک به اورشلیم می‌رویم و آنچه به زبان انبیا درباره پسر انسان نوشته شده است به انجام خواهد رسید، زیرا که او را به امت‌ها تسلیم می‌کنند و استهزا و بی‌حرمتی کرده آب دهان بر وی انداخته و تازیانه زده او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست، اما ایشان چیزی از این امور نفهمیدند.

تفکر

پولس رسول فرمود: «همه چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان می‌دانم که به خاطر او همه چیز را زیان کردم و فضله شمردم تا مسیح را دریابم.»

کوری بینایی می‌یابد

و چون عیسی نزدیک اریحا رسید کوری به جهت گدایی بر سر راه نشسته بود و چون صدای گروهی را که می‌گذشتند شنید پرسید چه چیز است. به او گفتند: عیسی ناصری در گذر است. در حال فریاد برآورده گفت: ای عیسی، ای پسر داوود، بر من ترحم فرما و هر چند آنانی که پیش می‌رفتند او را نهیب می‌دادند تا خاموش شود او بلندتر فریاد می‌زد که پسر داوود بر من ترحم فرما. آنگاه عیسی ایستاده فرمود تا او را نزد وی بیاورند و چون نزدیک شد از وی پرسیده گفت: چه می‌خواهی برای تو بکنم؟ عرض کرد، ای خداوند، تا بینا شوم. عیسی به وی گفت: بینا شو که ایمانت تو را شفا داده است. در ساعت بینایی یافته خدا را تمجیدکنان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند خدا را تسبیح خواندند.

گناهکاری نجات می‌یابد

پس وارد اریحا شده از آنجا می‌گذشت که ناگاه شخصی زکی نام که رئیس باجگیران و دولتمند بود خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود. پس پیش دویده بر درخت افراغی برآمد تا او را ببیند، چونکه او می‌خواست از آن راه عبور کند و چون عیسی به آن مکان رسید بالا نگریسته او را دید و گفت: ای زکی، بشتاب و پایین بیا، زیرا که باید امروز در خانه تو بمانم. پس خیلی زود پایین آمد و او را به خرمی پذیرفت و همه چون این را دیدند همه‌کنان می‌گفتند که عیسی در خانه شخصی گناهکار به میهمانی رفته است، اما زکی برپا شده به خداوند گفت: الحال ای خداوند نصف مایملک خود را به فقرا می‌دهم و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم چهار برابر به او پس می‌دهم. عیسی به وی گفت: «امروز نجات در اینجا پیدا شد، زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است، زیرا که پسر انسان آمده است تا گم‌شده را بجوید و نجات بخشد.»

تفکر

بطلبید تا بیابید و خوشی شما کامل گردد.

عیسی، پادشاه جهان دوباره خواهد آمد

و چون به کوه زیتون نشسته بود شاگردان در خلوت نزد وی آمده گفتند، نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست؟ عیسی در جواب ایشان گفت: زنه‌ار کسی شما را گمراه نکند از آنرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید زنه‌ار مضطرب نشوید، زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست، زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهد نمود و قحطی‌ها و زلزله‌ها در جای‌ها پدید آید... و جمیع امت‌ها به جهت اسم من از شما نفرت کنند و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امت‌ها شهادتی شود آنگاه انتها خواهد رسید.

در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعل‌های خود را برداشته به استقبال داماد بیرون رفتند و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند، اما نادانان مشعل‌های خود را برداشته هیچ روغن با خود نبردند، لیکن دانایان روغن در ظروف خود با مشعل‌های خویش برداشتند و چون آمدن داماد طول کشید همه پینکی زده خفتند و در نصف شب صدایی بلند شد که اینک داماد می‌آید به استقبال وی بشتابید. پس تمامی آن باکره‌ها برخاسته مشعل‌های خود را اصلاح نمودند و نادانان دانایان را گفتند از روغن خود به ما دهید، زیرا مشعل‌های ما خاموش می‌شود، اما دانایان در جواب گفتند نمی‌شود مبادا ما و شما را کفاف ندهد، بلکه نزد فروشندگان رفته برای خود بخريد و در حینی که ایشان به جهت خرید می‌رفتند داماد رسید و آنانی که حاضر بودند با وی به عروسی داخل شدند و در بسته گردید و بعد از

آن باکره‌های دیگر نیز آمده گفتند خداوندا، در را برای ما نیز باز کن. او در جواب گفت هر آینه به شما می‌گویم که شما را نمی‌شناسم. پس بیدار باشید، زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید.

دعا

آمین، بیا، ای خداوند عیسی

مریم بخشنده و یهودای خائن

پس شش روز قبل از عید فصح عیسی به بیت عنیا آمد جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مرتا خدمت می‌کرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود. آنگاه مریم رطلی از عطر سنبلی خالص گرانها گرفته پای‌های عیسی را تدهین کرده و پای‌های او را با موی‌های خود خشک کرد، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد. پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی پسر شمعون که تسلیم‌کننده وی بود گفت برای چه این عطر که به سیصد دینار هم فروخته نشد تا به فقرا داده شود آوردی و این چنین کردی و این را نه به سبب نگرانی برای فقرا گفته باشد، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته می‌شد برمی‌داشت. عیسی گفت: او را واگذار، زیرا که به جهت روز تکفین من این را نگاه داشته است، زیرا که فقرا همیشه با شما می‌باشند و اما من همه وقت با شما نیستم.

فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند شنیدند که عیسی به اورشلیم می‌آید شاخه‌های نخل را گرفته به استقبال او آمدند و ندا می‌کردند هوشیعیانا مبارک باد پادشاه اسرائیل به اسم خداوند می‌آید و عیسی کره الاغی یافته بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است که ای دختر صهیون، مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کره الاغی می‌آید. شاگردانش اولاً این چیزها را نمی‌فهمیدند، لیکن چون عیسی جلال یافت آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها دربارۀ او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند. پس فریسیان به یکدیگر گفتند: نمی‌بینید که هیچ نفع نمی‌برید، اینک تمام عالم از پی او رفته‌اند. آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای اسخریوطی مسمی بود نزد رؤسای کهنه رفته گفت مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟ ایشان سی پاره نقره به وی وعده داده و قرار گذاشتند و از آن وقت در صدد فرصت شد تا او را به ایشان تسلیم کند.

تفکر

طمع ریشه همه بدی‌هاست. شخص را چه سود دارد هرگاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را ببازد؟

این را به یاد من بجا آرید

روز فطیر که در آن می‌بایست فصح را ذبح کنند رسید. عیسی پطرس و یوحنا را فرستاده گفت: بروید و فصح را به جهت ما آماده کنید تا بخوریم... و چون وقت رسید با دوازده رسول بنشست و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدام یک از ایشان بزرگتر است. آنگاه به ایشان گفت: سلاطین امت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و حکام خود را ولی نعمت می‌خوانند، لیکن شما چنین نباشید و پیشوا چون خادم، زیرا کدام یک بزرگتر است آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند؟ آیا این نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم، چون شام می‌خورد و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند. عیسی با اینکه می‌دانست که پدر همه چیز را به دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا می‌رود از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته به کمر بست.

پس آب در لگن ریخته شروع کرد به شستن پای‌های شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت و چون پای‌های ایشان را شست، رخت خود را گرفته باز نشست و به ایشان گفت آیا فهمیدید آنچه به شما کردم؟ شما مرا استاد و آقا می‌خوانید و خوب می‌گویید، زیرا که چنین هستم. پس اگر من که آقا و معلم هستم پای‌های شما را شستم بر شما نیز واجب است که پای‌های یکدیگر را بشوید، زیرا به شما نمونه دادم و چنانکه من با شما کردم شما نیز بکنید و عیسی نان را گرفته شکر نمود و پاره کرده به ایشان داد و گفت: «این است جسد من که برای شما داده می‌شود، این را به یاد من بجا آرید و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود.»

تفکر

پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.

محبت، خوشی و سلامتی

عیسی خداوند به شاگردان خود فرمود: «دل شما مضطرب نشود به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید. در خانه پدر من منزل بسیار است والا به شما می‌گفتم می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید. توما به او گفت: ای آقا، نمی‌دانیم کجا می‌روی پس چگونه راه را خواهیم دانست؟ عیسی به او گفت: من راه و راستی و حیات هستم، هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید، کسی که مرا دید پدر را دیده است، مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است. این سخنان را به شما گفتم وقتی که با شما بودم، لیکن تسلی‌دهنده؛ یعنی روح‌القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.

سلامتی برای شما می‌گذارم سلامتی خود را به شما می‌دهم نه چنانکه جهان می‌دهد من به شما می‌دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد. اگر احکام مرا نگاه دارید در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم. این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد. این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایید. همچنان که شما را محبت نمودم. کسی محبت از این بزرگتر ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد. شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم بجا آورید. اینک ساعتی می‌آید، بلکه الان آمده است که متفرق خواهید شد هر یکی به نزد خاصان خود و مرا تنها خواهید گذارد، لیکن تنها نیستم، زیرا که پدر با من است. بدین چیزها به شما تکلم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما رحمت خواهد شد، لیکن خاطر جمع باشید، زیرا که من بر جهان غالب شده‌ام.

تفکر

ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است.

عیسی خداوند رنج و جفا می‌کشد

عیسی برحسب عادت بیرون شده به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند و چون به آن موضع رسید به ایشان گفت: دعا کنید تا در امتحان نیفتید و او از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده به زانو درآمده و دعا کرده گفت: ای پدر، اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو و فرشته از آسمان بر او ظاهر شده او را تقویت می‌نمود. پس به مجاهده افتاده به سعی بلیغ تر دعا کرد چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت. پس از دعا برخاسته نزد شاگردان خود آمده ایشان را از حزن در خواب یافت. به ایشان گفت: برای چه در خواب هستید؟ برخاسته دعا کنید تا در امتحان نیفتید و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت جسته نزد عیسی آمد تا او را ببوسد و عیسی به او گفت: ای یهودا، آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟ پس او را گرفته بردند و به سرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از عقب می‌آمد و کسانی که عیسی را گرفته بودند او را تازیانه زده استهزا نمودند و چون روز شد، اهل شورای قوم یعنی رؤسای کهنه و کاتبان فراهم آمده در مجلس خود او را آورده گفتند: اگر تو مسیح هستی به ما بگو، او به ایشان گفت، اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد و اگر از شما سؤال کنم جواب نمی‌دهید و مرا رها نمی‌کنید، لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست. همه گفتند: پس تو پسر خدا هستی؟ او به ایشان جواب داد، شما می‌گویید که من هستم. گفتند: دیگر ما را چه حاجت به شهادت است؟ زیرا از زبان خودش شنیدیم.

تفکر

خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غم‌ها و رنج‌دیده، لیکن او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود و از زخم‌های او ما شفا یافتیم.

عیسی خداوند محکوم به مرگ می شود

پس تمام جماعت ایشان برخاسته او را نزد پیلطس بردند و شکایت بر او آغاز نموده گفتند این شخص را یافته ایم که قوم را گمراه می کند و از جزیه دادن به قیصر منع می کند و می گوید که خود مسیح و پادشاه است. پس پیلطس از او پرسیده گفت آیا تو پادشاه یهود هستی؟ او در جواب وی گفت تو می گویی. آنگاه پیلطس به رؤسای کهنه و جمیع قوم گفت که در این شخص عیبی نمی یابم، پس او را تنبیه نموده رها خواهم کرد. آنگاه همه فریاد کرده گفتند: او را هلاک کن و باراباس را برای ما رها فرما و او شخصی بود که به سبب شورش و قتل که در شهر واقع شده بود در زندان افکنده شده بود. باز پیلطس ندا کرده خواست که عیسی را رها کند، لیکن ایشان فریاد زده گفتند او را مصلوب کن، او را مصلوب کن.

بار سوم به ایشان گفت چرا، چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت قتل نیافتم پس او را تأدیب کرده رها می کنم، اما ایشان به صداهای بلند مبالغه نموده خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و رؤسای کهنه غالب آمد. پس پیلطس فرمود که برحسب خواهش ایشان بشود و آن کس را که به سبب شورش و قتل در زندان حبس بود به خواست آنها آزاد کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد و گروهی بسیار از قوم و زنانی که سینه می زدند و برای او ماتم می گرفتند در عقب او افتادند. آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده گفت: «ای دختران اورشلیم برای من گریه مکنید، بلکه به جهت خود و اولاد خود ماتم کنید، زیرا اینک ایامی می آید که در آنها خواهند گفت خوشا به حال نازادگان و رحم هایی که بار نیاوردند و پستان هایی که شیر ندادند و در آن هنگام به کوه ها خواهند گفت که بر ما بیفتید و به تله ها که ما را پنهان کنید، زیرا اگر این کارها را به چوب تر کردند به چوب خشک چه خواهد شد.»

تفکر

مسیح... برای گناهکاران یک بار زحمت کشید؛ یعنی عادل برای ظالمان تا ما را نزد خدا بیاورد.

مرگ عیسی خداوند

و دو نفر را که خطاکار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند و چون به موضعی که آن را کاسه سر می گویند رسیدند او را در آنجا با آن دو خطاکار یکی بر طرف راست و دیگری بر طرف چپ او را مصلوب کردند. عیسی گفت: ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی دانند چه می کنند. پس جامه های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند و گروهی به تماشا ایستاده بودند و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان می گفتند: دیگران را نجات داد پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می باشد خود را برهاند و سپاهیان نیز او را استهزا می کردند و آمده او را سر که می دادند و می گفتند: اگر تو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده و بر سر او تقصیرنامه ای نوشتند که این است پادشاه یهود و یکی از دو خطاکار مصلوب بر وی کفر گفت که اگر تو مسیح هستی خود را و ما را برهان، اما آن دیگری جواب داده او را نهیب کرده و گفت: مگر تو از خدا نمی ترسی، چونکه تو نیز زیر همین حکمی و اما ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته ایم، لیکن این شخص هیچ کار بیجا نکرده است.

پس به عیسی گفت: ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی. عیسی به وی گفت هر آینه به تو می گویم امروز با من در فردوس خواهی بود و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان شکافت و عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: ای پدر، به دست های تو روح خود را می سپارم این را بگفت و جان را تسلیم نمود، اما نگهبان چون این ماجرا را دید خدا را تمجید کرده گفت در حقیقت این مرد صالح بود و تمامی گروه که برای تماشا جمع شده بودند، چون این وقایع را دیدند سینه زنان برگشتند و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند.

تفکر

مسیح در راه گناهان ما مرد. پدر پسر را فرستاد تا نجات دهنده جهان بشود. خون پسر او عیسای مسیح ما را از هر گناه پاک می سازد.

از مرگ به حیات

و اینک یوسف نامی از اهل شورا که مرد نیکو و صالح بود که در رأی و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رame بلدی از بلاد یهود بود و انتظار ملکوت خدا را می کشید نزدیک پیلطس آمده جسد عیسی را طلب نمود و سپس آن را پایین آورده در کتان پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچ کس ابدأ در آن دفن نشده بود سپرد و آن روز تهیه بود و سبت نزدیک می شد و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند. پس برگشته حنوط و عطریات مهیا ساختند و روز سبت را به حسب حکم آرام گرفتند. پس در روز اول هفته هنگام سپیده صبح حنوطی که درست کرده بودند با خود برداشته به سر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان و سنگ از سر قبر غلطانیده دیدند، چون داخل شدند جسد خداوند عیسی را نیافتند. پس واقع شد هنگامی که ایشان از این امر متحیر بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشنده نزد ایشان ایستادند و چون ترسان شده سرهای خود را به سوی زمین افکنده بودند به ایشان گفتند چرا زنده را در میان مردگان می طلبید؟ در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شما را خبر داده گفت ضروری است که پسر انسان به دست مردم گناهکار تسلیم شده مصلوب گردد و روز سوم برخیزد. پس سخنان او را به خاطر آوردند و از سر قبر برگشته آن یازده نفر و دیگران را از همه این امور مطلع ساختند.

ستایش

مرگ در ظفر بلعیده شده است. ای موت، نیش تو کجاست؟ و ای گور، ظفر تو کجا؟ نیش موت گناه است، لیکن شکر خدا راست که ما را به واسطه خداوند ما عیسای مسیح ظفر می دهد. نه موت و نه حیات و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.

من با شما هستم

و اینک در همان روز دو نفر از ایشان می رفتند به سوی قریه ای که عمواس نام داشت و چون ایشان در مکمله و مباحثه می بودند ناگاه خود عیسی نزدیک شده با ایشان همراه شد، ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند. او به ایشان گفت: چه حرف هاست که با یکدیگر می زنید و راه را به کدورت می پیمایید؟ گفتندش، درباره عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در انجام هر کاری و قوت در حضور خدا و تمام قوم و چگونه رؤسای کهنه و حکام ما او را به فتوای قتل سپردند و او را مصلوب ساختند، اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می باید اسرائیل را نجات دهد و علاوه بر این همه امروز از وقوع این امور روز سوم است. او به ایشان گفت: ای بی فهمان و سست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته اند. آیا نمی بایست که مسیح این زحمات را ببیند تا به جلال خود برسد؟

پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند او قصد نمود که دورتر برود و ایشان الحال کرده گفتند که با ما باش، چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده پس داخل گشته با ایشان توقف نمود و چون با ایشان نشست بود نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد که ناگاه چشمانش باز شده او را شناختند و در ساعت از ایشان غایب شد. پس با یکدیگر گفتند آیا دل در درون ما نمی سوخت وقتی که در راه با ما تکلم می نمود و کتب را به جهت ما تفسیر می کرد؟ و در آن ساعت برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده می گفتند: خداوند، در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.

تفکر

عیسی خداوند برخاسته گفت: «اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می باشم.»

عیسی خداوند، به سوی خدا پدر خویش برمی گردد

عیسی تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح القدس حکم کرده بالا برده شد. بعد از زحمت کشیدن خود خویشتن را زنده ظاهر کرد به دلیل های بسیار که در مدت چهل روز بر ایشان ظاهر می شد و درباره امور ملکوت خدا سخن می گفت و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید، زیرا که یحیی به آب تعمید می داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی به روح القدس تعمید

خواهید یافت. پس آنانی که جمع بودند از او سؤال نموده گفتند: خداوند، آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟ بدیشان گفت: از شما نیست که زمان‌ها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید، لیکن چون روح‌القدس بر شما می‌آید قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقتضای جهان و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگریستند بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود و چون به سوی آسمان چشم دوخته می‌بودند هنگامی او می‌رفت ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده گفتند: ای مردان جلیلی چرا ایستاده به سوی آسمان نگرانید. همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.

عیسای مسیح

که شاهد امین و نخست‌زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است.

ستایش

او را که ما را محبت می‌نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست و ما را نزد خدا و پدر خود پادشاهان و کهنه ساخت او را جلال و توانایی باد تا ابدالابد – آمین.

نجات به وسیله ایمان به عیسی خداوند

عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد، لیکن اینقدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسای مسیح و پسر خداست و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید. به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند؛ یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد.

بیایید!

عیسی خداوند فرمود: «بیایید نزد من ای تمامی زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت، زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک. هر که به جانب من آید او را بیرون نخواهم نمود. اینک بر در ایستاده می‌کوبم اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند به نزد او در خواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من.»

بروید!

عیسی خداوند فرمود: «به خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر داده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است. پس رفته همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم.»

رؤیای یوحنا رسول

دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود حاضر شده، چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود، زیرا که چیزهای اول درگذشت و آن تخت‌نشین گفت: الحال همه چیز را نو می‌سازم و گفت: «بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است. باز مرا گفت تمام شد، من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد از چشمه آب حیات مفت خواهم داد و هر که غالب آید وارث همه چیز خواهد شد و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود. اینک به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را به حسب اعمالش جزا دهم. من الف و یا و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم.»

آمین، بیا ای خداوند عیسی.